

بازخوانی تفسیر « الفواتح الإلهية و المفاتيح الغيبية »

سیدعلی اصغر امامی مرعشی *

نمطالله بن محمود نخجوانی؛ ** الفواتح الإلهية و المفاتيح الغيبية؛ قاهره:
دار رکابی للنشر؛ چاپ اول ۱۳۲۵ ق. قطع؛ رحلی بزرگ؛ ۵۷۹-۵۳۳ ص، عربی.

در طول تاریخ دیدگاههای گوناگونی دربارهٔ جواز ترجمه و تفسیر قرآن عرضه شده است. عده‌ای آن را منع و برخی تجویز و گروهی نیز فقط ترجمه کتاب الاهی را روا دانسته و از تأویل و تفسیر آن پرهیز کرده‌اند. در این باب اولین ترجمه قرآن را به سلمان فارسی نسبت می‌دهند و پس از آن به طور رسمی در زمان نوح بن منصور سامانی قرآن به فارسی ترجمه شد. اما دربارهٔ تفسیر و تأویل وحی الاهی، به غیر از آنکه معصومان به تفسیر آن پرداختند؛ عالمان نیز، در پی تفسیر و تأویل این کتاب الاهی برآمدند.

مفسران در تفسیر قرآن علاوه بر روش تفسیری که اتخاذ کرده‌اند با رویکردهای گوناگونی نیز به تفسیر کتاب خدا پرداخته‌اند. از آن جمله است رویکردهای تربیتی، فقهی، علمی، اجتماعی و آبیاناً فلسفی؛ علمای علم تربیت و فقیهان، جامعه‌شناسان و فیلسوفان هر یک به گونه‌ای تلاش می‌کنند تا قرآن را با آموزه‌های خود تفسیر و تأویل کنند و در نتیجه، تفاسیر با این رویکردها، رنگ و بوی تربیتی، فقهی، علمی و فلسفی به خود گرفته و در لسان اصحاب تفسیر به تفاسیر علمی، فقهی، اجتماعی و عرفانی مشهور و معروف شده‌اند. لذا با این رویکرد، با دیدگاههای متفاوتی به قرآن نگریسته‌اند. از جمله دیدگاههایی که دربارهٔ قرآن وجود دارد، دید عرفانی و تفسیر آن از این دیدگاه است.

* حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدعلی اصغر امامی مرعشی (۱۳۳۸ -) استاد حوزه و دانشگاه، علاوه بر تدریس متون عالی ادبی و فلسفی در حوزه اصفهان در برخی از دانشگاههای استان نیز، مشغول به تدریس است.

** نمطالله بن محمود نخجوانی معروف به شیخ علوان از عرفای قرن دهم هجری قمری است و از اهالی نخجوان قفقاز و در سال ۹۲۰ قمری در آقشهر در گذشته است. شرح گلشن راز به فارسی، هداية الاخوان در تصوف و تفسیر الفواتح الالهية، از آثار اوست. (اعلام زرکلی، ذیل نخجوانی)

بحث در اینکه آیا نظر به قرآن شریف از دید عرفانی صحیح است و یا اینکه در تفسیر قرآن جایی بر این رویکرد و دید عرفانی، حداقل به صورت مستقل وجود ندارد. بلکه، قرآن از دیدگاههای مختلف که یکی از آنها جنبه معرفتی است، تفسیر می‌شود و یا حتی بررسی و تفسیر قرآن منحصر به جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظیر اینهاست؛ زیرا قرآن کتابی است بیانگر حقایق از شریعت مقدس؛ و دید عرفانی یک دیدی است که منشأ غیراسلامی دارد. به این معنا که سابقه قبل از اسلام دارد. این موارد هیچ کدام مخط نظر ما در این مقاله نیست.

آنچه که باید توجه کرد تفاسیر مختلف از دیدگاههای متعدد و بعضاً دیدگاه جامع و فراگیر به این کار پرداخته‌اند، ولی سبک و رویکرد انحصاری عرفانی صرف نظر از صحت و عدم صحت آن کمیاب‌تر و یا غیرمشهورتر است. در این میان به تفاسیری همانند بیان السعاده، سلطان علی‌شاه برمی‌خوریم که تفسیری عرفانی و ولایی صرف است؛ و یا مواردی دیگر نظیر تفسیر حقائق التفسیر، ابوعبدالرحمان سلمی، و تفسیر روزبهان بقلی شیرازی، که به شیوه عرفانی نوشته شده است. البته، این دو را نمی‌توان تفسیر ولایی قلمداد نمود، و دیگری تفسیر شریفی است که در این مقاله درصدد معرفی آن هستیم و آن، موسوم به الفواتح الإلهیه والمفاتیح الغیبیه، است که تفسیری است به تمامه توحیدی و عرفانی؛ و به تفسیر صوفی نیز موسوم است.

ویژگیها

این تفسیر نسبت به تفاسیر دیگر ویژگیهای خاص خود را دارد که به چندین مورد آن با توجه به حجم مقاله اشاره می‌شود.

اولین ویژگی مهم و قابل توجه که می‌توان درباره این تفسیر به آن اشاره کرد، مباحث توحیدی است که در آغاز هر سوره متناسب با همان سوره آمده است به گونه‌ای که، ذهن خواننده را مهیا و روح شخص چاوشگر و حقیقت‌جو را مصفاً و روشن می‌نماید و این نوع مباحث از ویژگیهای منحصر به فرد این تفسیر است. ویژگی دیگر اینکه این تفسیر صرفاً بیان‌کننده اصطلاحات مفلق و پیچیده عرفانی فلسفی نیست. بلکه، با کلمات با لحن ادبی و عرفانی و با طراوت خاصی که دارد شخص را با تمام وجود آماده غواصی و ورود به دریای ژرف هر سوره می‌نماید؛ زیرا مفسر از ابتدا توجه و زمینه مصون ماندن از نیروهای مرموز ابلیسی را در خواننده فراهم می‌کند و این تأثیر از مطالب آغازین هر سوره که از آن به «فاتحه» تعبیر کرده است به وجود می‌آید. هم‌چنانکه در پایان هر سوره تحت عنوان «خاتمه» به مطالبی دستوری و راهبردی اشاره و به وجهی که خواننده مستعد، در پایان احساس می‌کند که به اندازه ظرفیت خود حظ لازم را از آن برده و توانسته از ظواهر شریفه با همه وجود در ژرفای آن تعمق کند. از دیگر ویژگیهای مهم این تفسیر ارائه راهبردهای عملی سلوکی برای سالکان و عدم اکتفا و انحصار در عرفان نظری است که در اوائل و اواخر هر سوره برای عامل به آن، راهبرد عملی برای

تطهیر درونی و صفا و جلاءِ نفس در جهت وصول به معانی قرآن است. بنابراین، عنوان تفسیر سلوکی و یا صوفی برای آن مناسب است. در برخی از تفاسیر دیگر که قائل به توحید عرفانی هستند نیز، اشاراتی در این زمینه مشاهده می‌شود، ولی ارائه طریق هدایت سالک به سوی حضرت حق در سیر تفسیری هر سوره از یک طرف، و کل قرآن از طرف دیگر، ویژگی خاص این تفسیر است.

به ویژه تأمل و دقت خاص بر روی «اسماءالله» که هم بر معرفت نظری خواننده می‌افزاید و هم چنین برای مسافر به سبک سیر این سلوکی این تفسیر، موصل إلى المطلوب می‌تواند باشد. البته، مطلب در مورد کسی است که بر او عنوان «مَنْ يَضِلُّ اللَّهَ فَلَآ هَادِيَ لَهُ» صادق نباشد و الا «لَمَّا لَهُ مِنْ هَادٍ» بجز فرورفتگی در طغیان نفس که بُروز آن منجر به تحقق حکمیت سلیقه طاغوتی بر فرد و جوامع انسانی گردیده و به جای راهبری نفوس به سوی حق، راهبر آنان در نزول به اسفل السافلین می‌گردند، چیزی در پی نخواهد داشت، گرچه بعضاً از فریب نفس غافل مانده و سیر خود را سیری الاهی پندارند. راستی چگونه ممکن است از طریق انکار وحدت به وحدت رسید و با رد توحید معتقد به توحید بود و با وجود عمی و کوری به حضور حضرت حق واصل گردید:

فرصت سِمْرُ طَرِيقَةُ رَنْدِي كِه اَيْنِ نِشَانِ چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست

در اینجا با توجه به مطالب مذکور به نمونه‌هایی از آغاز و پایان بعضی از سوره اشاره می‌شود: از جمله موارد ظریف و زیبا ورود و خروج کلام در سوره فاتحه الكتاب است. در ابتدا می‌فرماید:

لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ أَيْقَظُهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ مَنَامِ الْفَلْهَةِ وَ نَعَاسِ النَّسْيَانِ أَنْ الْعَوَالِمَ وَ مَا فِيهَا
 أَنْمَا هِيَ أُنَارُ الْاَوْصَافِ الْاِلَهِيَةِ الْمُرْتَبَةِ عَلَى الْاَسْمَاءِ الْذَاتِيَّةِ، اذ للذات في كل مرتبة من
 مراتب الوجود اسم خاص وصفة مخصوصه لها اثر مخصوص، هكذا بالنسبة إلى جميع
 مراتب الوجود و لوحبة و ذرة و طرفة و خطرة و لمرتبة المعبر عنها بالأحذية الغير
 العدديه و العماء الذي لاحظ لا ولي البصائر و النهى منها إلا الحسرة و الحيرة و الوله و
 الهيمان و هي غاية معارج عروج الانبياء و نهاية مراتب سلوك الاولياء فهم بعد ذلك
 يسرون فيه لا به، و اليه الى أن يستغرقوا فيتحيروا إلى ان يفنوا، لا اله الا هو « كل
 شي هالك الا وجهه » ثم لما اراد سبحانه ارشاد عباده إلى تلك المرتبة ليتقربوا إليها و
 يتوجهوا نحوها حتى ينتهي توجههم و تقربهم إلى العشق و المحبة الحقيقية الحقيقية
 المؤديه إلى اسقاط الاضافة المشعرة للكثرة و الاثنية و بعد ذلك خالص نيتهم و صح
 طلبهم للفناء فيه، نبه سبحانه إلى طريقة ارشاداً لهم و تعليماً في ضمن الدعاء له و
 المناجاة معه متدرجاً من نهاية الكثرة إلى كمال الوحدة، المفنية لها ميمناً «بسم الله»
 المعبره عن الذات الأحذية باعتبار تنزلها عن تلك المرتبة العمائيه اذلا يمكن التعبير
 عنها باعتبار تلك المرتبة اصلاً.²

بر کسی که خداوند او را از خواب غفلت و چرت فراموشی بیدار کرده مخفی نماند که عوالم و آنچه در آنهاست منحصرأ آثار اوصاف الاهی است که آن اوصاف بر اسمای ذاتی مترتب است؛ زیرا حضرت ذات در هر مرتبه‌ای از مراتب هستی دارای اسم خاص و صفت خاصی است که آن صفت ویژه آن ذات است و دارای اثر مخصوصی است تا همه مراتب هستی اگرچه دانه‌ای یا ذره‌ای یا پلک‌زدنی و یا خطور ذهنی باشد، و درجه‌ای که از آن به احدیت غیر عددی و ناپیدایی که، صاحبان بینایی و عقل بهره‌ای از آن ندارند، بجز حسرت و تحنیر و سرگردانی و سرگستگی بسیار؛ تعبیر می‌گردد و آن نهایت و بالاترین معراج انبیا و نهایت مراتب سلوک اولیاست. آنان پس از این مقام، در خود حق سیر می‌کنند نه او و به سوی او، تا اینکه غرق و سپس متحنیر شوند و به فنا برسند «نیست خدایی غیر از او، هر چیزی هلاک و مستهلک است غیر از وجه او» سپس آنگاه که خدای سبحان اراده فرمود بندگان خود را به این مرتبه ارشاد فرماید تا به آن جایگاه نزدیک شده و به سمت و سویش روی نمایند و از این طریق توجه و تقرب آنان به جناب عشق و محبت واقعی و شایسته - که به رهایی از نسبت‌هایی که سبب زیاده‌بینی، پراکندگی و دوگانگی، یعنی شرک است، می‌رسد - منتهی گردد و بعد از این نیتشان خالص و طلب فنا بر آنان درست باشد لذا بندگان را به راهی آگاهی فرمود تا بدان راه ارشاد گشته و نیز به آنان بیاموزد تا در ضمن خواندن حضرت حق و نجوای با او به تدریج از نهایت پراکندگی و زیاده‌بینی (شرک) به نهایت توحید و یگانگی که زداینده کثرت و چندگانگی است، با میمنت جویی به نام «الله» - همان نامی که به وسیله آن از ذات احدیت یعنی یگانگی محض، تعبیر می‌گردد - برسند.

و از این جهت که تعبیر و نام بردن از جناب احدیت صرف که مرتبه ناپیدایی است، محال و بنابراین حضرتش ذات صرف را در معنا تنزل و سپس با لفظ مقدس «الله» از آن تعبیر نمود.

در پایان سوره تحت عنوان خاتمه سوره الفاتحه می فرماید:

عليك أيها المحمدي المتوجه نحو توحيد الذات يسر الله أمرک و بلغک املک أن تتأمل
فی الابحر السبعة المشتملة عليها هذه السبع المثانی من القرآن العظيم المتفرعة علی
الصفات السبع الذاتية الالهية الموافقه للسموات السبع و الكواكب السبعة الكونية و
تتدبر فیها حق التدبیر و تتصف بما رمز فیها من الأخلاق المرضية حتى تتخلص من
الادوية السبعة الجهنمية المانعة من الوصول الى جنة الذات المستهلكة عندها جميع
الاضافات والكثرات و لا يتسیر لك هذا التأمل والتدبر إلا بعد تصفية ظاهرک بالشرائع
النبوية و النواميس المصطفوية المستنبطة من الكلم القرآنية و باطنک بعزائمه و اخلاقه
صلی الله علیه وسلم المقتبسة من حکمها المودعة فیها فيكون القرآن الجامع لهما خلق
النبي صلی الله علیه وسلم ظاهراً و باطناً الموروث به من ربه المستخلف له فالقرآن
خلق الله المنزل علی نبیة من تخلق به فاز بما فاز.

بر تو باد ای انسان محمدی، که به سمت توحید ذات رو آورده‌ای «خداوند کار تو را آسان گرداند و به آرزویت برساند» اینکه تأمل کنی در دریا‌های هفت‌گانه سبع مثالی قرآن کریم با صفات ذاتی الاهی که با آسمانها و کواکب هفت‌گانه وجودی وفق دارد و اندیشه کن در آن؛ آن‌چنانکه حقّ اندیشیدن است و متصف شو به اسراری که در آن هست از اخلاق پسندیده تا از وادیهای هفت‌گانه جهنمی که مانع است از وصول به جنت ذات که در آن همه نسبتها و کثرتها مستهلک است خلاصی یابی؛ و این تأمل و تدبیر بر تو آسان نمی‌شود مگر پس از آنکه بُرونت را به وسیله شرایع نبوی و نوامیس مصطفوی که از کلمات قرآنی به دست می‌آید خالص گردانی و درونت را به عزائم و اخلاق محمدی که از حکمت‌های کلم قرآنی است و در قرآن به ودیعه گذاشته شده است، آراسته گردانی؛ پس قرآن در بردارنده این هر دو خلق محمد ظاهراً و باطناً است که از پروردگارش به او رسیده و جایگزین شده؛ پس قرآن خلق خداوند است که بر نبی او نازل شد و هر کس متخلق به آن گردد، می‌رسد به آنچه که می‌رسد.

مصنف و اهل ولاء

مطلب دیگری که در رابطه با شناخت و معرفی این تفسیر قابل طرح است نکات ولایی آن است، هر چند این مطلب به عنوان یک ویژگی انحصاری درباره تفسیر مذکور مطرح نیست. صرف‌نظر از بررسی تاریخی و موقعیت مکانی و زمانی وی و پدران و اساتید او که معمولاً نشانه‌های مذهب از این طریق به دست می‌آید در فرضی که اعترافات مستندی از خود شخص وجود نداشته باشد اگر بتوانیم چند مقدمه را به صورت قطع بپذیریم، اهل ولاء بودن این‌گونه رهروان قطعی می‌شود. مگر آنکه در مقدماتی که ذکر می‌شود یا در برخی از آنها تأمل داشته باشیم که البته در این فرض، نتیجه قطعی نخواهد بود. مقدمات از این قبیل است: یکی اینکه ما بر این عقیده یاشیم که مرام و طریقت اهل کشف و شهود و معرفت و طریقت نیز مرام حق است و بالاتر اینکه حق منحصر در طریق اهل طریقت است؛ و اگر در این مقدمه شبهه‌ای باشد بحث به‌گونه‌ای دیگر باید مطرح گردد و در نتیجه پذیرش سایر مقدمات منتج نیست بلکه میسور نیست.

دوم اینکه، شخص موردنظر همانند مؤلف را در حدّ ولایی از معرفت بدانیم که او را به قرآنی به مراتب عالی‌تر شهود رسیده و واصل بدانیم که باز اگر از مجموعه آثار و یا از قرائن دیگر بر فرض وجود، این مقدمه اثبات نگردد یا قطعی نباشد، باز ادامه استدلال به جایی نمی‌رسد.

سوم اینکه، تنها و تنها راه رسیدن به مرتبه ولایی و ولایت و در سلک اولیای حق در آمدن را، پذیرش ولایت سلطان ولایت حضرت امام علی بدانیم و اینکه از راه‌های دیگر لااقل به حدّ کمال رسیدن ممکن نیست، هر چند گامی در جهت سیر و سلوک برداشته شده باشد. حال اگر کلیت مقدمه اول و سوم را مسلم بدانیم و مقدمه دوم را درباره مؤلف و امثال او و همه کسانی که بوی حبّ و عشق از آثارشان به مشام می‌رسد به طور قطع بپذیریم، به ناچار ولایی بودن آنان البته، قطعی خواهد بود. در

اینجا نظر اهل تحقیق را به مطلبی کلی و راه‌گشا در همین رابطه سوق می‌دهیم و آن اینکه آیا عناوینی نظیر صوفی، عارف، اهل سلوک و یا آنچه در تاریخ و زبان فرس به عنوان اهل فقر و درویش مطرح می‌گردد چه نوع رابطه‌ای با خصوص تشیع و یا در عنوانی وسیع‌تر اهل ولاء بودن دارد، آنچه قطعی و مسلم است این است که اهل سلوکی که خود را به سلسله‌ای از اقطاب صوفیه متصل و مربوط می‌دانند همگی - بجز مورد یا موارد اثبات نشده و صرفاً ادعائی - قطب الاقطاب را امام علی بن ابی‌طالب می‌دانند و در این جهت تصریح‌های مکرر دارند و حتی در باب بعضی فرق که در اعتقادشان به خلفا تردیدی نیست و در این رابطه نیز صراحت دارند، در اینکه سلسله سلوکی آنان به مولی امیرمؤمنان منتهی می‌گردد نیز تصریح مکرر دارند که البته طرح جزئیات جایگاه خود را می‌طلبد؛ حال می‌توان گفت هرکس مصداقی از مصادیق مذکوره قرار گیرد در تشیع یا اهل ولاء بودن او جای تردید نیست هر چند در شریعت به نظریات فقهی اهل سنت و جماعت عمل نماید. جالب توجه اینکه تصریح به امامت ائمه معصومین از اولاد مولی امیرمؤمنان حتی از صوفیه مذکوره مکرر مشاهده گردیده است هر چند بعضاً در امامت صاحب الامر صراحتی از خودشان نمی‌دهند و به نظر می‌رسد تعبیر آنان احیاناً از ائمه به قطب نیز تضادی را در این رابطه بر نمی‌انگیزد. مضافاً بر اینکه بحث تاریخی از ملت و مذهب این بزرگان در اصل موردی ندارد. چرا که:

مذهب عاشق زنده‌ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست

بنابراین، دلیلی ندارد در این مورد نیز مانند موارد دیگر، اهل ولاء و بزرگانی از این طبقه را به خارج از ولایت نسبت دهیم و مؤلف این تفسیر را به سمت مقابل آن پاس دهیم. اکنون به مواردی که در این تفسیر شریف به ولایت اهل‌بیت و اصل و اساس ولایت اشاره شده پرداخته می‌شود.

مورد اول در خاتمه سوره یونس می‌نویسد:

عليك أيها الطالب لتحقيق الحق العازم الحازم على سلوك سبيل التوحيد والعرفان
المستكشف عن اهل الكشف و ارباب المحبة و الولاء انجح الله آمالك و يسر لك مالك
و يصونك عما عليك أن تحافظ على شعائر دين الإسلام الذي هو الحق الصريح
المنزل من الحكيم العلام على خير الانام بالعزيمة الصحيحة الخالصة عن شوب الرياء و
السمعة الصافية عن كدر الهوى و الغفلة و تلازم الاستفادة و الاسترشاد من كتاب الله و من
احاديث رسوله صلى الله عليه وسلم و كذا ممن سمحت به اكابر الصحابة سيما
الحضرة الرضوية المرتضوية و اولاده الكرام و احفاده العظام سلام الله
عليهم و كرم وجوههم.^۲

مورد دوم، در ذیل آیه شریفه «و يطعمون الطعام على حبة مسكيناً و يتيماً و أ سيراً»^۳ به حدیثی

از ابن عباس اشاره می‌کند و می‌نویسد:

عن ابن عباس رضی الله عنهما أن الحسن و الحسين سلام الله و صلواته علی جدھما و والدیھما و علیھما مرضا هائلا مخوفا فعاد ھما رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی ناس فقالوا لعلی یا اباالحسن لو نذرت علی ولدیك، فنذر علی و فاطمة (علی النبی و علیھما و ابنیھما الصلاة و السلام) و فضة جاریة لفاطمة (رضی الله عنھما) صوم ثلاثة ايام ان برئا، فلما برئا صاموا و مامعھم شیء فاستقرض علی (رضی الله عنہ) من شمعون الخیبری ثلاثة اصوع من الشعیر فطحنت فاطمة (رضی الله عنھا) صاعاً و خبزت خمسة اقراص علی عدد رؤسھم، فوضعوا بین یدیھم لیفطروا فجاء علی الباب مسکین فأعطوا له و آثروه علی انفسھم و باتوا فلم یذوقوا إلا الماء و اصبحوا صیاما فلما امسوا فعلوا ایضاً کذالك، فآلم علیھم یتیم فأثروه کذالك، فاصبحوا صیاماً، ففعلوا الیوم الثالث مثل ذلك، فجاء اسیر، فاعطوه فباتوا بلا طعام فنزل جبرائیل (علیہ السلام) بھذه الآية فقال هناك الله فی اهل بیئتک یا نبی الله ثم لما اضمروا فی نفوسھم و نجواھم حین صدور هذا الإحسان عنھم طلبا لمرضاة الله و تثبیتا لھم علی دینہ و طاعته و تشویقاً منھم إلى لقائه نزل فی حقھم وفق مانووا: «انما نطمعکم ای مانطمعکم أتیھا المطمعون المحتاجون إلا «لوجه الله» الکریم و طلبا لمرضاته اذ «لا نرید منکم جزاء» لیصیر عوضاً لا طعامنا لا فی الدنيا و لا فی الآخرة «و لا شکورا» بان تدعوا انتم لنا الأجر بل ما نطمعکم إلا من مال الله یا عیال الله خالصاً لوجهه الکریم مالنا مع الشکر و الجزاء امر و شأن و کیف یتأتی منا طلب الشکر و الجزاء اذ قدرتنا علی الإطعام ایضا انما هو باقدار الله إیانا و اعطاؤنا إنما هو من عطایاه حقیقة.^۶

مورد سوم در سورة مائدہ می نویسد:

ثم لقا نھى سبحانہ المؤمنین عن موالة الکفار و مواخاتھم و بالغ فیہ اراد أن ینبئہ علی من یتحق الولایة و الودادة حقیقة فقال «انما ولیکم الله»، المتولی لا مورکم بالولایة العامة «و رسوله» النائب عنہ المستخلف منہ «والذین آمنوا» بالله بالولایة الخاصة بمتابعته صلی الله علیہ وسلم ألا وہم «الذین یقیمون» و یدیمون «الصلوة» ای المیل المقرب نحو الحق «و یؤتون الزکوة» المصفیة لبواطنھم عن التوجه نحو الغیر، «و» الحال انه «ھم» حینئذ «راکمون» خاضعون خاشعون فی صلوتھم متذللون فیھا نزلت فی علی کرم الله وجهہ حین سألہ سائل و هو راکع فی صلوتہ.^۷

مورد چهارم در سورة احزاب ذیل آیة شریفہ «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت». ^۸ می نویسد:

المجبولین علی کمال الکرامة و النجابة و العصمة و العفاف «و یطھرکم» عن ادناس الطبیعة و اکدار الھیولی المانعة عن الصفاء و النقاء الجبلی الذاتی «تطھیرا» بلیغا و تنظیفاً

متناهیاً بحيث لا یبقی فیکم شائبة شین و وصمة عیب و نقصان اصلا، ذکر الضمیر لان النبى و علیا و ابنیه (صلی الله علیه و علیهم) فیهم فغلب هؤلاء الذکور الاشراف السادة علی فاطمة و ازواج النبى (رضوان الله علیهن).

حال مواردی از این قبیل که، مفسر در آنها ولایت اهل ولایت را بعضاً به تصریح و بعضاً به اشاره بیان کرده و آیات مربوط به ولایت را به گونه‌ای تفسیر نموده که تماماً بی‌هیچ ابهامی با ولایت اهل ولایت تطبیق می‌کند، بسیار است. اگر همه آن موارد در این مقاله مختصر آورده شود دامنه آن به درازا خواهد کشید و لذا به همین مقدار بسنده شد و عقلاً به اشاره اکتفا خواهند نمود. البته این نکته نیز مدنظر نگارنده هست که مواردی که ذکر شد بعضاً متفق علیه اهل ولایت و قائلین به خلافت است، ولی سخنش در لزوم استناد و استرشاد از احادیث ویژه حضرت مرتضویه و اولاد او در این زمینه صراحت دارد و هم‌چنین نزول آیه تطهیر در مورد نبی و مولی و دو فرزندش و حکم به عصمت آنان خصوصاً عصمت حضرت أم الأئمة سلام الله علیها، همان که حضرت حق جل و علا درباره‌اش فرمود: «لولاها لما خلقتکما» روشن و واضح است. حال جان سخن اینجاست که این نوع تفسیر نمودن آیات عمدتاً با تفکر چه نوع طرز تفکر و یا مذهبی سازگار است. البته ما در این مختصر در پی آن نیستیم که ثابت کنیم جناب نخبجویی از جمله شیعیان است و از جرگه سنّیان خارج؛ اما آنچه بایسته است تبیین مسئله‌ای است که از قرن دهم تاکنون در حاله‌ای از ابهام مانده و آن اینکه واقعیت چیست و پژوهشگران و کسانی که این تفسیر را برای مطالعه برمی‌گزینند چگونه و با چه تفکری درباره مفسر و مؤلف این اثر عظیم‌الشان به قضاوت بنشینند و به مطالعه این کتاب پردازند. ولی آنچه که می‌توان درباره این تفسیر گفت این است که طرز تفکر جاری در این تفسیر نمی‌تواند با چارچوب تفکر اهل ولایت فاصله چندانی داشته باشد و با اصول مسلمه غیر اهل ولایت قالب‌گیری شود. مفسران عظیم‌الشان که با چارچوب فکری دیگری به تفسیر قرآن پرداخته‌اند غالباً رویکردی دیگرگونه دارند. شایسته است محققان علوم قرآنی و مفسران وحی الاهی با مراجعه به این اثر عظیم و دقت در آموزه‌های آن به قضاوتی پردازند که غیر قضاوتی است که تاکنون درباره این عارف عالی مقام روا داشته‌اند.

پی‌نوشتها

۱. قصص، آیه ۸۸
۲. نمطه‌الله نخبجویی، الفواتح الالهیه، ج ۱، ص ۱۷.
۳. همان، ص ۱۸.
۴. همان، ج ۱، ص ۳۳۵.
۵. الانسان، آیه ۸
۶. همان، ج ۲، ص ۲۶۹
۷. همان، ج ۱، ص ۱۹۷.
۸. الأحزاب، آیه ۳۳.